

سخنی با آقای رجوی!

اخیرا طرح «جبهه همبستگی ملی» را ارائه داده اید. اینکه به چنین نتیجه ای رسیده اید جای خوشوقتی است. اما سوالی که فی البداهه در ذهن مطرح میشود این است که شما از مخاطب های خود چه تصویر و تصویری دارید؟ و کدامین شرط اصلی را مبنای تشکیل چنین جبهه ای میدانید؟

اگر مخاطب های شما روشنفکرها، احزاب، سازمانهای ایرانی و در نهایت مردم ایران هستند، خوب میدانید که اینها با شما مساله دارند!!

نه آنها يك روزه از زمین سبز شده اند، نه شما يك شبه از راه رسیده اید. تجربه شورا، جبهه، اتحاد و ائتلاف هم که کم نداریم. بزرگترین و جدی ترین آن «شورای ملی مقاومت» بود که سرنوشت غم انگیزش نیاز به تکرار ندارد. و هیچگاه علت شکست آن ارزیابی و ارائه نشد، تنها منتقدین و جدانشدگان از آن، از طرف شما به دریافت «خیانت و خمینی گرایی» مفتخر شدند.

قصد تخطئه پیشنهاد شما را ندارم، زیرا تشکیل يك جبهه گسترده سیاسی را، فی نفسه ضروری ترین نیاز جنبش اجتماعی مردم ایران میدانم.

در این نوشته کوتاه، که عاری از هر گونه نظم و نسق سیاسی است، می خواهم به شما با زبان بی زبانی بگویم، سخت در اشتباه اید!!

شاید قدری تندروی کنم و نوشته ام را تلخ و توهین آمیز تلقی کنید، اما حرفم از روی صدق و صفاست و خود را ناگزیر از ابراز آن می بینم، والا علیرغم سی سال سابقه شناخت از مجاهدین و جنبش انقلابی مردم ایران، و همراهی و همدردی با آن، سالهاست که «مهر بر لب زده، خون می خورم و خاموشم»!

آقای رجوی!

شما که پس از سال ها سکوت و بی اعتنائی به سایر نیروها، ناگهان آنها را به اتحاد و ائتلاف دعوت می کنید، به راستی نمیدانید که مخاطب های شما دیربست با شما مشکل

و درگیری دارند، عملکرد سیاسی و مذهبی شما را مورد تردید، نقد و انتقاد قرار داده اند و هیچ پاسخی از طرف شما دریافت نکرده اند؟!

آیا هنگامیکه طرح «جبهه همبستگی ...» را در سر می پروراندید، به سیر حوادث در ۲۳ سال گذشته اندیشیدید؟ آیا يك لحظه به این واقعیت فکر کردید که شالوده تشکیل چنین جبهه ای قبل از هرگونه پیش شرطی، وجود يك اطمینان و اعتماد متقابل سیاسی است؟! به گمان من، در فقدان چنین اعتمادی، تشکیل هرگونه جبهه، ائتلاف و اتحاد سیاسی، باوجود همه شرطهای فرضی، خیال باطلی بیش نیست.

مردم و روشنفکر های ایرانی چگونه باید به شما اعتماد کنند، شما که سالهاست با چشم بستن به تمام واقعیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم ایران و با نادیده گرفتن همه انتقادات و منتقدها، به لاک سازمانی خود فرو رفته و گوش های تان را گرفته اید؟

شما مدعی هستید که خمینی به اعتماد مردم خیانت کرد. آیا شما به سهم خویش در ترمیم و جبران این خیانت کوشیدید؟!

به گمان من شما با عملکرد بیست و چند ساله خود، به ترمیم و بهبود زخم بی اعتمادی ای که مردم از خمینی بر تن مجروح خویش داشتند کمکی نکردید! و حرف من با شما دقیقا همین است.

منی خواهم صداقت و جانفشانی های مجاهدین را نادیده بگیرم. حتی نمی خواهم استعداد، توانائی و تیز هوشی شما را نفی کنم. اما تجربه تاریخی به ما می آموزد که اینهمه، دلیل بر صحت و حقانیت راه و کردار شما نیست! يك انسان و یا يك سازمان سیاسی می تواند همه اینها را داشته باشد، ولی راه خطا برود. بنابراین شما اگر به قدرت هم برسید موفق نخواهید بود!

مگر استالین ها و کاستروها آدم های بی استعداد، ناصادق و غیر مبارزی بودند. آیا آنها و همکیشان شان کم برای انقلاب خود مایه گذاشتند؟ ولی امروز از آنها چه مانده است؟! لطفا نگویید شکست آنها توطئه سرمایه داری بود!

شما می گوئید که « ما کار خودمان را کردیم و بر زنجیر هاست که پاره شوند»، اما می بینیم که زنجیرها پاره نمی شوند! راستی در فضای بی اعتمادی و بدون همدمی و همراهی مردم، چگونه زنجیرها باید پاره شوند؟

برای آن که بی ربط حرف نزده باشم، اجازه بدهید فهرست وارنگاهی به «گفته ها» و «کرده ها» ی بیست و چند ساله شما بیندازیم که خالی از لطف و نتیجه گیری نخواهد بود؛

- يك روز با قاطعیت گفتید، رژیم در کوتاه مدت رفتنی است و برای ان زمان ۲ تا ۵ ساله تعیین نمودید. بعد کوتاه مدت را به میان مدت تبدیل کردید، که هر دو اشتباه بود. روز دیگر، بدون این که به روی خود بیاورید، انقلاب ایران را با انقلاب شوروی مقایسه کرده و نتیجه گرفتید که از انقلاب فوریه ۱۹۰۵ تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ دوازده سال طول کشید، بنابراین ۱۲ سال صبر کردن بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مدت زیادی نخواهد بود.

- يك روز گفتید به تشکیل « ارتش آزادیبخش » احتیاج نیست، ما بن بست چریک شهری را شکسته ایم و خمینی را در تهران سرنگون می کنیم. روز دیگر در عراق اعلام تشکیل « ارتش آزادیبخش » کرده و گفتید ماندن در داخل ایران مشروعیت ندارد، مبنا عامل خارجی است!

- يك روز بنی صدر را به عرش اعلا بردید، او را رادیکال ترین روشنفکر خرده بورژوازی ایران نامیدید و با دخترش هم ازدواج کردید. روز دیگر او را از ماه به چاه انداختید، به «استحاله چی» و «معتاد خمینی» ملقبش کردید و دخترش را هم طلاق دادید.

- يك روز گفتید قدرت از اراده مردم می گذرد. روز دیگر اظهار نمودید که مردم در

این مرحله از انقلاب نقشی ندارند، بنا براین قدرت از لوله تفنگ بیرون می آید. و اصالت را به سلاح دادید.

- يك روز گفتید، اگر رژیم شاه چند ماه پس از رفتنش ساقط شد، رژیم خمینی بعد از چند هفته پس از مرگش فرو خواهد ریخت. سپس بعد از دوازده سال گذشتن از مرگ خمینی، سال ۲۰۰۰ را سال فروپاشی رژیم نامیدید.

- يك روز به " رهبری جمعی" اعتقاد داشتید. روز دیگر گفتید ذخیره " امامت هنوز تمام نشده " است و ادعای "رهبری عقیدتی" کردید، سپس اعلام نمودید که جز به خدا به هیچکس پاسخگو نیستید!

- يك روز "امام زمان" را نفی کرده و آن را تحت عنوان " فلسفه انتظار" توجیه کردید. روز دیگر خود مدعی امامت شده و سخن از ارتباط با "امام زمان" رانید!

- يك روز به "عصر کبیر آگاهی خلق ها" اعتقاد داشتید. روز دیگر گفتید مردم ۵۰۰ سال از سازمان عقب ترند و سازمان هم ۵۰۰ سال از مسعود عقب تر است!

- يك روز شعار " به نام خدا و به نام خلق قهرمان" سر دادید. روز دیگر آن را به شعار "به نام خدا و به نام مسعود" تبدیل نمودید، و زیر گوش بچه های نوزاد به جای اذان، " اشهد ان مسعودا حجت الله " زمزمه کردید!

- يك روز گفتید طرفدار صلح اید و برای آن مبارزه می کنید و صلح طناب دار رژیم است. روز دیگر وقتی رژیم اعلام صلح کرد، شما استقبال نکردید، و خلاف انتظار بر طبل جنگ کوبیدید و آتش بس را خوش نداشتید!

- يك روز شعار مرگ بر امپریالیسم به سرکردگی آمریکا سردادید. روز دیگر نامه رفیقانه برای کلینتون نوشتید.

- يك روز شعار رهبری انقلاب از راه دور را دادید و هواداران داخل کشور را با تلفن های نسنجیده و تحت کنترل رژیم، نا خواسته به دام انداختید. روز دیگر شعار " حداکثر تهاجم" را کشف کرده و با اعزام نیروهای جان بر کف به داخل، آنها را به دم تیغ بی دریغ پاسداران سپردید.

- يك روز از نفی تام و تمام رژیم کوتاه نمی آمدید. روز دیگر، به دنبال دریافت چراغ سبز از رژیم، داستان "صلح حدیبه" را مطرح کرده و در پی توجیه سازش با کفار بودید!!

- يك روز گفتید " عزیمت " به عراق، در جوار خاک میهن ضرورت انقلاب است و حضور در اروپا نا مشروع، و تاکید کردید، اگر بیشتر از دو سال در عراق بمانیم می سوزیم. روز دیگر، یعنی پس از ۱۵ سال خانم رجوی را مجدداً به اروپا اعزام نموده و به فعالیت های سیاسی - فرهنگی پناه آوردید و بدون هر گونه انتقادی از گذشته، سال ۲۰۰۰ را سال سرنگونی رژیم اعلام کردید!!

- يك روز رقص و پایکوبی و موسیقی را ترویج کردید. روز دیگر دسته های سینه زنی و روضه خوانی به راه انداختید!

- يك روز گفتید انتقاد هر چه بی رحمانه تر باشد، سازنده تر است. روز دیگر نفس ها را در سینه ها حبس کرده، اعضا و هواداران را از تحلیل و تنقید سیاسی منع نمودید و آن را از وظائف رهبری بر شمردید.

- يك روز برای عملیات نظامی و خمپاره باران در داخل -تهران- بوق و کرنا راه انداختید و سر خاتمی منت گذاشتید که انتخابش را مدیون عملیات نظامی شماست. روز دیگر اعلام کردید که این عملیات ناشی از رخنه عوامل رژیم به داخل سازمان بوده و بعد هم همه چیز رو به افول گرائید.

آقای رجوی!

در مورد آنچه در این ۲۰ سال گذشته گفته اید و انجام داده اید می توان به طور مستند کتابها نوشت. ولی آیا نمیتوان تا همین اندازه نتیجه گرفت که کارنامه ۲۰ ساله شما سرشار از ابهام، تناقض و حتی مردم فریبی است؟ اگر غیر از این است، پس چیست؟ شما که مدعی عصر کبیر اگاهی خلق ها هستید، گمان نمیکنید، مردم این اشتباه ها و تناقض ها را می بینند و برای پیوستن به جبهه پیشنهادی شما دچار تردید و بی اعتمادی می شوند.

آیا تا کنون از خود سؤال کرده اید، از پنج میلیون ایرانی مقیم خارج، که عمدتاً از اقشار تحصیلکرده و آگاه جامعه ایران هستند، چند درصد را نمایندگی می کنید؟ با کمال تاسف باید اذعان کرد، اپوزیسیونی که شما خود را در راس آن میدانید، ناتوان تر از آن است که جنبش اجتماعی مردم ایران را هدایت و رهبری کند. علت این ناموفقیت ریشه در بینش و تفکر شما دارد. بینشی که شما را از واقعیت جامعه ایران دور کرده تا جایی که بین شما و مردم ایران ۵۰۰ سال فاصله انداخته است! اگر روزگاری این تفکر کارساز بود، امروز تنها شمشیر زنگ زده ای است که صاحبش را به قربانگاه می برد.

آقای رجوی!

تنها راه موفقیت جلب اعتماد و حمایت مردم است، این هم به دست نمی آید جز آن که

با آنها روراست و صمیمی باشیم. به آنها حساب پس بدهیم، برای آنها قدرت تشخیص قائل باشیم. اگر خطا و اشتباهی کردیم، در پیشگاه آنها عذر تقصیر بخواهیم. اما شما با مردم صمیمی و راحت نیستید. برای آن که، به گفته خودتان، خود را ۵۰۰ سال جلو تر از آنها می دانید.

شما کاری نکردید تا زنجیرها پاره شوند، بلکه با خطاهای مکرر و خودبزرگ بینی های نابجا، آنها را محکم تر کردید. البته جامعه منتظر کسی نمی ماند و راه خودش را پیدا می کند. اما وضعیت شما داستان ان فیلسوفی را تداعی می کند، که وقتی واقعیت ها خلاف نظر و میل اش رخ می دادند، انگشت تعجب به دندان می گرفت و می گفت؛ وای به حال واقعیت!

آری، تشکیل «جبهه همبستگی ملی» قبل از هر شرطی نیاز مبرم به اعتماد متقابل میان عوامل و عناصر متشکله آن دارد. در غیبت این اعتماد، هرگونه تلاش در این راه، آب در هاون کوبیدن است. پس برای دستیابی به آن بکوشید!

من آن چه شرط بلاغ است با تو می گویم      تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال

حسن نجفی